



۲	مقدمه
۲	روایت دوم
۲	حیث دلالی
۳	دلالت استفهام
۳	دلالت بر حرمت
۴	قاعده اصولی
۴	حمل بر اقرب المجازات
۵	اطلاق کلام
۵	روایت سوم
۶	حیث دلالی
۶	اطلاق بیع
۶	اطلاق غش
۶	حمل بر کراهت
۷	لزوم تحقیق تاریخی
۷	جمع بندی
۸	روایت چهارم
۹	روایت پنجم
۹	روایت ششم
۱۰	روایت هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بعد از آنکه مفهوم غش و ما یرادفه و یناظره من اللغات و الکلمات بررسی و عناصر مفهومی آن مشخص شد وارد ادله شدیم. گفتیم اصل حرمت غش فی الجمله از ضروریات فقه است و از اموری مجمع علیه است که اگر تبادل هم نگوییم برای این در روایات شاهد و در حد استفاده اخبار متعددی و مستفیضی در مسئله وارد شده است. بعضی از این اخبار مطلق است و معاملات و غیر معاملات را می گیرد و بعضی هم مختص به بیع و شراء و معاملات است. لذا روایات دو طایفه کلی می شوند: مطلق و مختص به معاملات.

## روایت دوم

و بهذا الإسناد عن أبي عبد الله سلام الله عليه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرجل يبيع التمر يا فلان أ ما علمت أنه ليس من المسلمين من غشهم!

در باب هشتادوشش از ابواب ما یکتسب به حدیث اول را ملاحظه کردیم. حدیث دوم و بهذا الاسناد با همان سندی که قبلاً نقل شد در کافی و تهذیب و من لا یحضر نیز وارد شده است. روایت دو سند داشت. یکی محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه که سند مکرر در کثیری از روایات آمده است. سند دیگر از محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و هر دو نهایتاً از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم است. عین این دو سند در روایت دوم هم وجود دارد که از امام صادق سلام الله علیه است که فرمودند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِرَجُلٍ يَبِيعُ التَّمْرَ يَا فُلَانُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهْمُ! گویا شخصی که با بیع تمر و تمار بود در کار خود غشی به کار برده بود که حضرت می فرمایند: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهْمُ. البته روایت اول در کافی و تهذیب و این در کافی و تهذیب و من لا یحضر آمده است. روایت اول مطلق بود و حال باید ببینیم این روایت مطلق است یا نه؟ از لحاظ سندی بحث خاصی ندارد. همان دو سندی که در دو روایت قبلی بود معتبر است علاوه بر اینکه در من لا یحضر نیز آمده است. طبعاً روایتی که در این کتب نقل شود نوعی تأیید و تقویت کننده اتقان روایت است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۲۷۹

و رواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد و كذا الذي قبله. التهذيب ۷- ۱۲- ۴۹.

## حیث دلالی

### دلالت استفهام

در اَ مَا عَلِمْتَ حضرت سؤال می‌کنند که آیا نمی‌دانی که لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ مِنْ غَشَّهٖمُ این سؤال می‌تواند برای تنبیه آگاه‌سازی شخص و در واقع استفهام تقریری باشد. نمی‌دانی یعنی این‌طور است که باید بدانی. می‌تواند در مقام توبیخ هم وارد شده باشد در صورتی‌که این شخص مبتلای به خدعه و غش در خرما فروشی بود و حضرت فرمود: اَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ. می‌توانست سؤال معمولی باشد که مطلب را برای او روشن کند. می‌توانست سؤال انکاری باشد که در حقیقت نوعی توبیخ در آن است. خیلی فرق نمی‌کند و این دو احتمال در اینجا می‌رود. هر کدام باشد تأثیری در بحث ما ندارد برای اینکه در هر حال اَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ برای تقریر این مطلب است یعنی حتماً این‌طور است که لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ استفهام تقریری است. در هر حال چنین استفهامی وجود دارد منتهی ممکن است علاوه بر اینکه در مقام تقریر و اثبات این مطلب که لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ است بلکه آکد هم هست یعنی وقتی همین‌طور حضرت فرمود: لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ وقتی سؤال می‌کند اَ مَا عَلِمْتَ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ یعنی مطلب خیلی واضح است. بنابراین این سؤال قطعاً اثبات‌کننده مطلب است آن هم به وجه آکد. منتهی علاوه بر این در مقام توبیخ هم هست یا نیست ممکن است باشد یا نباشد ولی خیلی فرقی نمی‌کند.

### دلالت بر حرمت

نکته دیگر اینکه دلالت بر حرمت است. لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ نفی اسلام از کسی است که غش و خدعه کند. این چیزی نیست که بشود حمل بر کراهت کرد. ظاهر و اطلاق حرمت است. نفی اسلام از کسی است ولو اینکه نفی اسلام به معنای حکم به ارتداد نیست اما از اینکه بگذریم ظاهر بعدی آن این است که عمل محرمی را مرتکب شده است که انتسابش با اسلام قطع شده است. با این تقریر می‌شود گفت دلالت بر حرمت می‌کند. البته احتمال دارد که فقط نفی کمال اسلام کند ولی وقتی ظاهر اولیه لا صلوة لجمار المسجد الا فی المسجد این است که لا صلوة له یعنی نمازش درست نیست اطلاق نفی صلوة لجمار المسجد اگر قرائتی نبود معنایش این است که نمازش درست نیست. منتهی قرینه داریم آنوقت حمل می‌کنیم بر اینکه صلوة کامله ندارد. اینجا هم دو احتمال در لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهٖمُ است ۱. می‌توانیم بگوییم کار حرامی انجام داده است که

رابطه‌اش با اسلام قطع می‌شود. ۲. می‌توانیم بگوییم مسلم کامل نیست. پس این دو احتمال یعنی نفی اسلام یا نفی کمال اسلام وجود دارد که اگر اولی باشد دلالت بر حرمت می‌کند اگر دومی باشد دلالت بر کراهت. اطلاق، حمل بر اولی می‌شود مگر اینکه قرینه داشته باشد و ظاهر اطلاق است.

### قاعده اصولی

نکته دقیقی وجود دارد که در معالم و سایر کتب اصولی مفصل آمده است و آن بحث اقرب المجازات است چه مجاز لفظی باشد چه مجاز عقلی. بحث اقرب المجازات در اصول این است که لفظی از معنای حقیقی آن قطعاً بیرون رفته است و باید حمل بر یک مجاز شود و این معنای حقیقی دیگر مراد نیست لکن چند معنای مجازی وجود دارد و این معنای مجازی یکی اقرب به معنای حقیقی است و یکی ابعداً از معنای حقیقی حال آیا باید اقرب المجازات را بگیریم؟ اگر شک بین حقیقت و مجاز کنیم رجوع به اصالة الحقیقه و حمل بر حقیقت می‌کنیم اما اینجا شک بین حقیقت و مجاز نداریم بلکه مجازین یا مجازات هستند منتهی یکی اقرب و أشهر است و یکی در رتبه بعد. آیا اینجا اصل، حمل لفظ بر اقرب المجازات است. مثلاً شک می‌کردیم و مجاز را حمل بر حقیقت می‌کردیم اینجا بین مجاز و مجاز دیگر که شک می‌کنیم اگر مجازها هم‌رتبه هم باشند مجمل می‌شود اما اگر مجازی اقرب به معنای حقیقی از مجاز دیگر بود می‌توانیم بگوییم اصل حمل بر اقرب مجازات است. این اختلاف در اصول است که حمل بر اقرب مجازات می‌شود یا نمی‌شود. اینجا مصداق همین اصل است. برای اینکه لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهُمْ قطعاً معنای حقیقی مراد نیست. اگر معنای حقیقی بود یعنی این آقا مرتد و کافر است.

### حمل بر اقرب المجازات

می‌شود برای لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهُمْ دو معنا گفت: یکی اینکه کافر نیست ولی گناه و معصیتی انجام داده است. این معنا مجاز است لکن مجاز پایین‌تر این است که بگوییم مکروهی انجام داده است. قطعاً حمل بر معنای حقیقی نمی‌شود. لذا بین این دو مجاز که گناهی انجام داده است یا ترک اولی و مکروهی مردد است. اولی اقرب به معنای حقیقی است که بگوییم گناه را انجام داده است. این اقرب به کفر و عدم اسلام مطلق است. این مصداقی از بحث اقرب المجازات است. در اصول اختلاف است که آیا حمل بر اقرب المجازات می‌شود یا نه؟ هر یک هم وجهی دارد ولی خیلی برای ما واضح نیست که حتماً بگوییم اقرب المجازات مقدم است. می‌گویند اظهریت ملاک است و اقرب المجازات اظهر است. بعضی آن را قبول ندارند اما در اینجا ما خیلی مشکلی نداریم برای اینکه لحن داخلی خود روایت *أ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهُمْ* و قرائن خارجی حمل بر اقرب المجازات را اقتضا می‌کند. لحن سؤالی مؤکد به اضافه مجموعه روایات دیگر تأیید می‌کند که این حمل بر اقرب المجازات است. لذا بر احتمال اول حمل می‌شود یعنی لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی گناه انجام داده است که از جرگه مسلمان پایبند

به ضوابط شرعی بیرون رفته است نه اینکه از اسلام به معنای حقیقی بیرون رفته باشد. از مسلم بودن به معنای اعتقادی بیرون نرفته است بلکه از مسلم بودن به معنای پایبند به ضوابط شرعی الزامی بیرون رفته است. قرینه داخل و خارجی طوری است که باید این را حمل بر اقرب المجازات کرد اما اگر قرینه نبود در بحث کلی اصول می‌رفت. قطعاً اصل این تعابیر دلالت بر حرمت است مگر اینکه قرینه‌ای بیاید. به‌رحال نیازی نداریم که به قاعده کلی و اصولی را تمسک کنیم بلکه قرینه داخلی و خارجی است طوری است که حرام بودن را می‌رساند.

## اطلاق کلام

نکته سوم اینکه این روایت مطلق است یا مقید. این روایت نسبت به معاملات و غیر باب معاملات مطلق است تا جزء طایفه اولی قرار گیرد یا مقید است و بخصوص باب معاملات مورد سؤال است. ممکن است از عبارت لِرَجُلٍ يَبِيعُ التَّمْرَ و اینکه حضرت فرمود أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهْمُ محتمل باشد مورد این جمله حضرت، مورد خاص است و به خاطر این جمله کسی احتمال دهد که این اختصاص به باب بیع و شراء و معاملات دارد. این قابل جواب است به اینکه این مورد مخصص نیست چرا که جمله‌ای که حضرت فرموده است که أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهْمُ قاعده کلی است. منتهی موردش لِرَجُلٍ يَبِيعُ التَّمْرَ است. مثلاً می‌گویند شأن نزول و مورد مخصص نیست. اینجا هم همین است موردش نمی‌تواند مخصص باشد برای اینکه جمله لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهْمُ مطلق است. در لغت هم معمولاً مفهوم مطلق آمده است گرچه معمولاً غش به معنای خاص به کار می‌رود ولی به معنای مطلق در لغت آمده است. اقرب المجازات حرمت است منتهی یا به خاطر قاعده کلی اصولی یا به خاطر قرائن ویژه‌ای که اینجا وجود دارد.

نکته دیگر در این روایت اینکه در لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهْمُ، غش مسلم است نه مؤمن به معنای شیعه و البته کافر را هم نمی‌گیرد. در روایت قبل از جهت لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّنَا ممکن بود بگوییم مقصود مؤمنین است ولی این روایت مطلق است. پس این تفاوت بین این دو روایت هست که قدر متیقن آن شیعه و امامی بود و این روایت اعم از امامی و مسلم است. مسلم شامل همه فرق و طوایف مسلمین می‌شود.

## روایت سوم

وَعَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: كُنْتُ أبيعُ السَّابِرِيَّ فِي الظَّلَالِ فَمَرَّ بِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ مُوسَى سلام الله عليه فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ غِشٌّ وَالْغِشُّ لَا يَحِلُّ<sup>۲</sup>.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۲۸۰

می گوید من سابری می فروختم. سابری ثياب الرقيق است. لباس خیلی نازک مثل عباهاي تابستاني است. این طور که در لغت آمده است برای اینکه ابتدا در شهری به نام سابور که احتمالاً شاپور باشد بافته می شد و این لباس منسوب به آنجاست. معلوم می شود که هشام بن حکم منسوب به آنجاست. هشام بن حکم بايع سابری بود و آن لباس طوری بود که در سایه خودش را بهتر نشان می داد تا در زیر نور آفتاب. می گوید من داشتم می فروختم امام کاظم سلام الله عليه سوار بودند و از آنجا می گذشتند. به من فرمودند يَا هِشَامُ إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ غِشٌّ وَالْغِشُّ لَا يَحِلُّ لِبَاسِي که در سایه طور دیگری خودش را نشان می دهد غش است و غش جایز نیست. روایت سوم دو سند دارد. از جهت اولین سند که بحثی ندارد و درست است غیر از ابراهیم بن هاشم که چند بار تابه حال بحث کردیم که توثیق خاص ندارد ولی مثل ابراهیم بن هاشم را کسی نمی تواند اشکالی کند چرا که با آن روایات و عظمت چنین جایی توثیق خاص نمی خواهد. گفتیم این قدر متیقن قاعده ای است که مرحوم آقای تبریزی می فرمودند سند معتبر است.

## حيث دلالي

### اطلاق بيع

در جمله **إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ** مقصود از الف و لام **البيع** الف و لام عهد است. بيع در ظلال غش است نه اینکه مطلق بيع در ظلال غش باشد نه اینکه بيع این لباس و لباس خاصی که در سایه باشد و وضع خاصی پیدا کند غش است. پس روشن است که مطلق نیست.

### اطلاق غش

نکته دوم این است که دلالت این روایت بر اشکال داشتن و حرام بودن غش - اگر دلالت داشته باشد - مطلق است برای اینکه حضرت صغری و کبری درست کرده اند. **البيع في الظلال غش است** و بعد هم کبری این است که **و الغش لا يحل**. آن کبری ولو اینکه منطبق بر مورد شده است ولی مورد مخصص نیست. در **اطلاق الغش لا يحل** بحثی نیست. البته صرف اینکه چیزی در جایی خودش را قشنگ تر نشان می دهد عرفاً غش نیست. جاذبه ایجاد می کند که بخرند ولی این طور نیست که غش باشد.

### حمل بر کراهت

نکته سوم این است که سؤالی اینجا وجود دارد. صرف اینکه لباسی را در آفتاب بپوشد یا در سایه بپوشد در حدی نیست که غش باشد. الان هم چراغها را روشن می کند نمی شود بگوییم غشی در این می کند. گوشه چراغی رویش می اندازد که

خودش را خوب نشان دهد و این در حدی نیست که عرفاً بگویند غش است. حتی اگر آن هم باشد خیلی بعید می‌دانم در حدی باشد که غش برایش صادق باشد. ما این سؤال را داریم و این برای ما خیلی واضح نیست. اگر یک وقتی معلوم باشد که اینجا معنای غش برایش صادق نیست آنوقت باید بگوییم یک نوع توسع در غش است و این را حمل بر کراهت کنیم اگر بدانیم در عالم خارج این‌طور نیست که فروختن سابری در سایه غش باشد. اگر معلوم شود این‌طور نیست روایت را حمل بر حکم کراهتی می‌کنیم یعنی می‌گوییم حضرت برای هشام بن حکم با آن جلالت شأنش می‌خواهد بگوید در شأن تو نیست و البته غش هم نیست. ولی همین‌که شما جاذبه‌ای ایجاد کنی که طرف را بکشانید ولو اینکه غش هم نیست در شأن تو نیست. ما قرینه بیرونی داریم این غش را در معنای مجازی برده است. اگر از خارج آن را بدانیم این غش را حمل بر مجاز می‌کنیم و لایحل را حمل بر کراهت.

### لزوم تحقیق تاریخی

ظاهر غش و لایحل حرمت است. اگر در عالم خارج واقعیت خارجی قرینه بر فهم معنا شد مثلاً اگر من در خارج بدانم که ثیاب رقیق در ظلال این‌طور نیست که بگوییم غش است - بروید تحقیق کنید از نظر تاریخی معلوم می‌شود لباس سابری از چه جنسی بوده و در سایه چه تأثیری می‌گذارد - معلوم می‌شود که همه این روایت مجاز است. شناخت واقعیت‌های تاریخی قرینه بر فهم معنا می‌شود عین وظیفه فقیه است. یعنی اگر ما فقط این روایت را داشتیم حتماً وظیفه بود که واقعیت را معلوم کنیم ولی چون نیاز نداریم رد می‌شویم. اگر ما این روایت را داشتیم شأن فقیه این بود که این واقعیت خارجی را بشناسد برای اینکه در فهم معنا اثر دارد. هر واقعیت خارجی که احتمال بدهیم در فهم معنا و استفراغ وسع و اجتهاد حکم تأثیر دارد باید معلوم کنیم و حقیقت را بشناسیم تا بتوانیم عبارت را معنا کنیم. مرحوم آقای بروجردی که تأکید داشتند به اینکه چون فقه شیعه ناظر به فقه اهل سنت است باید آن را بشناسید یا واقعیت‌های تاریخی را دقت کنید. برای اینکه شأن نزول‌ها و حوادثی که آنوقت وجود داشت تأثیر مهمی در فهم نص دارد لذا باید آن را بشناسید منتهی این شناخت به آن گستره و دامنه وسیعی که ایشان تصور می‌کردند نیست ولی اگر جایی احتمال بدهیم باید دقیق شویم و موضوع تاریخی‌اش را روشن کنیم.

### جمع‌بندی

گاهی احتمالی راجع به واقعیت خارجی هست که اگر تشخیص داده شود معنا از زمین تا آسمان فرق می‌کند. ما اینجا خیلی نیازی به این نداریم ولی اگر رفتیم و دیدیم غش نیست بخصوص که اینجا هشام بن حکم است آنوقت احتمال می‌رود که امام راجع به او می‌فرماید غش محرم نیست ولی همین‌که ظاهر را طوری نشان دهد که جاذبه ایجاد کند در شأن هشام نیست. پس مجازی به کار برده و غش محرم را در شرایطی آورده است که یک نوع ظاهر کاری غیر محرم است ولی متناسب شأن نیست.

نمونه‌هایی از مواردی داریم که قطعاً هیچ فقیه نمی‌تواند بگوید حرام است چرا که یک نوع ظاهر کاری است ولو اینکه قیمت را عوض کند و بگوییم سر طرف کلاه گذاشت ولی بالاخره جذبش می‌کند. در بازار این‌طور است تزئیناتی که در ویتترین‌ها انجام می‌شود غالباً این‌طور نیست که غش باشد ولی بالاخره مشتری را به مغازه می‌کشاند. نمونه‌هایی داریم که می‌گویند انجام نده ولی کراهت دارد و حرام نیست و لذا امر این روایت بین این است که حمل بر حقیقت کنیم که ظاهرش هم همین است. همین‌که ایشان فرمودند ما قبول داریم غش به معنای حقیقی یعنی همانی که غش است که لایحل یعنی حرام است و مطلق هم هست ولی می‌گوییم اَبِيعُ السَّابِرِيَّ در اینجا دارد که آن هم باید حمل بر غش کنیم چون قرائنی است که همه آن‌ها را حمل بر غش می‌کند ولی اگر مطمئن شدیم که این از آن قبیل نیست و از قبیل تزئینات مادون غش است آنوقت باید بگوییم معنای این روایت احتمال جدیدی می‌شود یعنی یک حکم کراهتی نسبت به غش مجازی است نه غش حقیقی. غش مجازی این است که ظاهر را طوری کند که انسان‌ها را به سمت خود بکشاند ولو اینکه در کیفیت و قیمت و این‌ها سر کسی کلاه نگذاشته است. لذا اگر حمل بر معنای مجازی کنیم در واقع حکم کراهت را ثابت می‌کنیم. دلالت بر حرمت هم نکته دیگری است که ظاهر لایحل دلالت بر حرمت دارد. نفی علیت دلالت بر حرمت دارد شاید هم آكد از این باشد که بگوید این کار را نکن. لای نافی است و یعنی حلال نیست.

## روایت چهارم

وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُشَابَ اللَّبَنُ بِالْمَاءِ لِلْبَيْعِ <sup>۳</sup>.

این روایت از نظر سندی هم در کافی است هم در من لا یحضر و هم در تهذیب. یک سندش علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی<sup>۴</sup> است. سند نوفلی عن السکونی در هر سه به یک تفاوت اندکی همین سند می‌شود. نوفلی عن السکونی را بعضی قبول دارند و بعضی قبول ندارند.

از نظر دلالتی اینجا دارد که نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُشَابَ اللَّبَنُ بِالْمَاءِ لِلْبَيْعِ حضرت نهی کردند از اینکه آب را مخلوط شیر کنند برای فروش. یک نکته در این دلالت این است که نهی که اینجا آمده است ظهور در حرمت دارد. نکته دیگر اینکه قاعده کلی در ظاهر نیامده است بلکه یکی از مصادیق غش را حضرت نهی کرده است يُشَابَ اللَّبَنُ بِالْمَاءِ و لذا در نورالفقاهه این‌طور گفته‌اند که روایات دو طایفه است یا مطلق و اعم از معاملات است یا مخصوص معاملات و بیع و شراء. بعضی از

۳. همان

۴. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ.



روایات هم موردی است. ما این طور نیاوردیم و نگفتیم سه طایفه برای اینکه خیلی مهم نیست. اگر این روایت تنها بود آن يُشَابَ اللَّبْنُ بِالْمَاءِ لِلْبَيْعِ الْقَاءِ خصوصیت می شد ولی مخلوط کردن لبن با ماء خصوصیتی ندارد که حضرت نهی کرده است. درواقع هر کاری که موجب یک نوع غشی می شود القاء خصوصیت می شود و لذا خیلی ظاهر است که القاء خصوصیت انجام می شود. این روایت هم دلالت خوبی دارد. البته روایت حداکثر در مقام بیع و شراء است و جزء طایفه خاصه می شود نه اعم از معاملات و غیر معاملات.

## روایت پنجم

و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَجَادَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ سلام الله عليه وَإِذَا دَنَانِيرٌ مَصْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَى دِينَارٍ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَطَعَهُ بِنِصْفَيْنِ ثُمَّ قَالَ لِي أَلْقَهُ فِي الْبَالُوْعَةِ حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غِشٌّ<sup>۵</sup>.

این روایت از نظر سند معتبر نیست و مرسله است؛ اما از نظر دلالت می گوید خدمت امام موسی کاظم سلام الله عليه بودیم. دینارهایی جلوی حضرت بود. نگاه حضرت به دیناری افتاد و آن را گرفت و نصفش کرد. بعد فرمود این را بگیرد و در زباله دان بیندازید تا اینکه لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غِشٌّ تا اینکه چیزی که در آن غش است فروش نرود. درواقع دلالت به این شکل است که خود ایشان این را از بین بردند ولی استدلالشان این است که حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غِشٌّ معلوم می شود بیع چیزی که در آن غش است اشکال دارد. حضرت موضوع را منتفی می کند که کسی مبتلای به محرم نشود. البته لازم نبود کسی زمینه این را از بین ببرد ولی درعین حال جایز است.

## روایت ششم

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سلام الله عليه قَالَ: جَاءَتْ زَيْنَبُ الْعَطَّارَةُ الْحوَلَاءُ إِلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وآله وسلم - وَبَنَاتِهِ وَكَانَتْ تَبِيعُ مِنْهُنَّ الْعِطْرَ فَجَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وآله وسلم وَهِيَ عِنْدَهُنَّ فَقَالَ إِذَا أَتَيْتَنَا طَابَتْ بِيُوتُنَا فَقَالَتْ بِيُوتُكَ بَرِيحُكَ أَطِيبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ - قَالَ إِذَا بَعْتُ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغْشِي فَإِنَّهُ أَتَقَى وَأَبْقَى لِلْمَالِ الْحَدِيثِ.

زینب عطر فروش بود و خدمت حضرت آمد و كَانَتْ تَبِيعُ مِنْهُنَّ الْعِطْرَ به خانواده حضرت عطر می فروخت. فجاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وآله وسلم وَهِيَ عِنْدَهُنَّ حضرت وارد شدند و دیدند آمده است و در منزل است فَقَالَ إِذَا أَتَيْتَنَا طَابَتْ بِيُوتُنَا وقتی اینجا بیایی

خانه خوشبو می‌شود فَقَالَتْ بِيُوتُكَ بَرِيحِكَ أَطِيبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ طِيبٌ شَمَا فِيهَا بَالَا تَرِ از طِيبٍ وَ عَطْرٍ ظَاهِرِي است قَالَ إِذَا بَعْتِ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغْشِي فَإِنَّهُ أَتَقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ ادامه هم دارد که اینجا نیست. این روایت روایت ششم این باب است که سندش را مراجعه نکردم. حسین بن زید هاشمی که آخر آمده است برایم واضح نیست. بقیه اشکالی ندارد. اینجا هم حضرت می‌فرماید قَالَ إِذَا بَعْتِ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغْشِي فَإِنَّهُ أَتَقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ نهی دارد و ظهورش در حرمت است. البته اینجا اثر دنیایی‌اش ذکر شده است که بهتر مال را حفظ می‌کند و مایه برکت در زندگی است. البته این‌ها مخصوص بیع است.

## روایت هفتم

وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سلام الله عليه قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ يُبِيعُ الدَّقِيقَ فَقَالَ إِيَّاكَ وَالْغَشَّ فَإِنَّهُ مِنْ غَشٍّ غُشٍّ فِي مَالِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غُشٍّ فِي أَهْلِهِ.

این روایت هم از نظر سند مرسله است و اعتبار ندارد. از نظر دلالت هم مطلق است و نکته دیگر اینکه دلالت بر حرمت می‌کند و مثل روایت قبل آثار مثبت و منفی غش و عدم غش را بیان می‌کند. روایت قبل اثر عدم غش را می‌گفت که أَبْقَى لِلْمَالِ این روایت اثر غش را می‌گوید که کسی غش کند در مال او غش خواهد شد. یعنی خودش گول خواهد خورد و اگر آن نباشد اهلش مورد خدعه قرار می‌گیرد. این هم جزء مجازات دنیوی است که در روایات آمده است.